

راهنمای سرمایه

مجلد ۲

دیوید هاروی

ترجمه: هارف اقامی مقدم



انتشارات آشیان

سرشناسه	هاروی، دیوید، ۱۹۳۵ - م.
	Harvey, David
عنوان و نام پدیدآور	راهنمای سرمایه مارکس
مشخصات نشر	تهران: آشیان، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری	ج: ۱؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
شابک	ج ۱: 978-600-7293-10-2 ج ۲: 978-600-7293-38-6
وضعیت فهرست نویسی	فیپای مختصر
یادداشت	عنوان اصلی: A companion to Marx's capital.
سازمان افزوده	اقوامی مقدم، عارف، ۱۳۳۹ - مترجم
شماره کتابخانه ملی	۳۷۶۵۷۳۳



انتشارات آشیان

راهنمای سرمایه (جلد ۲)

دیوید هاروی

ترجمه عارف اقوامی مقدم

صفحه آرای: ابراهیم توکلی ۶۶۹۶۷۲۶۲

طراحی جلد: محسن سعیدی

چاپ دوم: ۱۳۹۹

تیراژ: ۷۰۰ نسخه

قیمت: ۶۵۰۰۰۰ ریال

مرکز فروش: خیابان انقلاب، خیابان اردیبهشت، خیابان شهدای ژاندارمری، بن بست

مرکزی، پلاک ۱، تلفن: ۶۶۹۶۵۳۷۷ - ۶۶۹۷۲۷۹۲

Ashian2002@yahoo.com

ISBN: 978-600-7293-38-6

شابک: ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۷۲۹۳ - ۳۸ - ۶

تمامی حقوق این اثر محفوظ می باشد. تکثیر یا تولید مجدد آن به صورت کلی و جزئی و به هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و نشر الکترونیکی) بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع است.

فهرست

۷	با داشتن درباره متون مورد استفاده
۹	پیشگفتار
۵۷	۱. چرخه‌های سرمایه (سرماي ۱-۳ مجلد ۲)
۹۳	۲. سه نمودار چرخه سرمايه و ا - ت - رار جريان آن (فصل‌های ۴-۶ مجلد ۲)
۱۴۹	۳. مسئله سرمايه پايا (فصل‌های ۷-۱۱ مجلد ۲)
۱۹۳	۴. سرمايه بازرگانان (فصل‌های ۱۲-۲۰ مجلد ۳)
۲۲۹	۵. بهره، اعتبار و تأمين مالي (فصل‌های ۲۶-۲ مجلد ۳)
۲۷۵	۶. ديدگاه‌های مارکس درباره نظام اعتبار (فصل‌های ۲۷-۳۷ مجلد ۳)
۳۰۷	۷. نقش اعتبار و نظام بانکداری (فصل ۲۷ به بعد از مجلد ۳)
۳۵۵	۸. زمان و فضای سرمايه (فصل‌های ۱۴-۱۲ مجلد ۳)
۳۸۱	۹. گردش سرمايه و زمان‌های گردش مالي (فصل‌های ۱۵-۱۳ مجلد ۲)
۴۱۵	۱۰. بازتوليد سرمايه (فصل‌های ۲۰-۱۸ مجلد ۲)
۴۶۵	۱۱. مسئله سرمايه پايا و بازتوليد گسترده (فصل‌های ۲۰ و ۲۱ مجلد ۲)
۵۰۳	۱۲. بازانديشي‌ها
۵۲۵	نمايه

پیشگفتار

هدف من همچون مورد مجلد ۱ راهنمای سرمایه، «دعوت به مطالعه سرمایه» است. ایکاش می‌توانستم «حسب دانش‌واژه‌های مارکس» را نیز به جمله بالا اضافه کنم، اما بی‌درنگ نشد. خواهم داد فهم این نکته که این دانش‌واژه‌ها احتمالاً چه می‌توانند باشند، به بهره‌دشوار است. اما ابتدا لازم می‌دانم خواننده را به اهمیت مطالعه دقیق مجلد ۲، ۳ و ۴ در هم‌ارزی با مجلد ۱ ترغیب کنم. خواستی که دلیل انجام آن به‌نظر من ناقص ناپذیر است.

مارکس در گروندریسه (۴۰۷) بررسی مدعی می‌شود که سرمایه فقط می‌تواند بسان «وحدت تولید و تحقق» ارزش و ارزش اضافی فهم شود. منظور او این است که اگر شما نتوانید آنچه را که در فرآیند کار تولید کرده‌اید در بازار به فروش برسانید، به این ترتیب کار تجسّد یافته از راه تولید، فاقد ارزش خواهد بود. مجلد ۱ سرمایه بر فرآیندها و پویایی‌های تولید ارزش و ارزش اضافی متمرکز است و مسائل احتمالی ناشی از شرایط تحقق را کنار می‌گذارد. مارکس عملاً وجود بازار و فروش همه کالاهای تولیدشده حسب ارزش‌شان را مورد سؤال می‌داند. مجلد ۲ سرمایه مسیری کاملاً مخالف را پیش می‌گیرد: رویه‌ای که حسب آن فرآیندهای شکننده و غالباً متزلزل تحقق ارزش اضافی زیر ذره‌بین قرار می‌گیرند، با این فرض که هیچ مشکلی در قلمرو تولید ارزش اضافی وجود ندارد. همان‌گونه که شورویخانه پربیراهه نیست، اگر مجلد یکم سرمایه که بسیار خواننده شده است بیش از اندازه مورد تأکید قرار گرفت و از مجلد دوم غفلت، و

به جایگاهی کم‌اهمیت‌تر رانده شد، به تبع، ما در بهترین حالت فقط می‌توانیم نیمی از داستان مارکس از اقتصاد سیاسی سرمایه را بفهمیم. به واقع پیامدهای جدی‌نگرفتن مجلد دوم بسیار شدید است: ما از فهم کامل آنچه در مجلد یکم آمده است ناکام می‌مانیم زیرا فهم مناسب یافته‌ها مستلزم آن است که در ارتباط دیالکتیکی با یافته‌های مجلد دوم قرار داده شود.

مانند مورد کالا، وحدت تولید و تحقق وحدت متضادی است: این وحدت، تضاد کاملاً متفاوت دو گرایش را درونی می‌کند. چشم‌پوشی از این ویژگی متضاد به آن می‌ماند که بکوشیم سرمایه را بدون اشاره به کار، نظریه‌پردازی کنیم، یا از نسبت فقط با اشاره به مردان بدون اشاره به زنان سخن بگوییم. از میان همین روابط منهاد است که بحران بارها سرچشمه می‌گیرد. مارکس یادآور می‌شود که ریکاردو و مک‌کاش «هرگز نتوانست به درستی بحران‌های مدرن را بفهمد، بحران‌هایی که تضاد سرمایه خودش را در تندرهای بزرگ آزاد می‌کند، تندرهایی که به‌طور فزاینده‌ای نیست، سرمایه را بسان بنیان جامعه و تولید تهدید می‌کنند». (Grundrisse, 411)

مارکس در فصل اول مجلد یکم سرمایه به روشنی در خصوص این تضاد به ما هشدار می‌دهد. او ابتدا در تحلیل تولید کالایی پرسش‌های مبتلابه ارزش مصرفی را کنار می‌گذارد، گویی آن‌ها اهمیت ندارند، گویا این که کشف «کاربردهای چندگانه امور، کار تاریخ» و بنابراین «خالق ارزش قلمرو اقتصاد سیاسی است». اما او در ادامه نتیجه می‌گیرد که «هیچ چیز نمی‌تواند بدون آن که مایه سودمندی باشد، ارزش تلقی شود. اگر چیزی بی‌مصرف است، همین حکم در مورد کار موجود در آن نیز صدق می‌کند؛ این کار، کار محسوب نمی‌شود و بنابراین خالق ارزش نیست». (C1, 131) تحقق و به تبع، ارزش — و به یقین هیچ ارزش اضافی — در کار نیست. مجلد ۲ سرمایه به بررسی شرایطی اختصاص دارد که می‌توانند به ارزش و ارزش اضافی منتهی شوند که به‌طور بالقوه در تولید خلق شده‌اند، بنابراین به ارزش و ارزش اضافی نمی‌پردازد که در شکل پولی از راه مبادله در بازار محقق می‌شوند.

ایده تضاد عمیق میان شرایط تولید و تحقق ارزش اضافی چنان اهمیتی دارد که می‌اندیشم تدارک شاخص مقدماتی از این‌که تضاد یادشده چگونه می‌تواند در عمل از آب درآمد، بخردانه باشد. مارکس در مجلد ۱ بر الزاماتی متمرکز است که سرمایه با اتکای به آن‌ها کارگران را به تعقیب بی‌وقفه ارزش اضافی وامی‌دارد. اوج این پژوهش در فصل ۲۵ با عنوان «قانون عمومی انباشت سرمایه؛ آنه» به این جمع‌بندی می‌رسد که شمار زیادی از کارگران بدان محک‌شد که شرایطشان وخیم‌تر شود، تا آن‌جا که «انباشت ثروت در یک قطب هم‌هنگم انباشت فلاکت، شکنجه کار، بردگی، جهالت، توحش و تنزل اخلاقی در دیگر قطب یعنی در سوی طبقه‌ای است که محصول‌اش را بسان سرمایه تولید می‌کند» (CI 79). ایده فقر و فلاکت فزاینده طبقات کارگر آغشته به کینه و انتقام با فرهنگ مردم از مسیر مارکسیستی سرمایه عجین شده است. اما این قضیه تصادفی است. در این قضیه فرض بر آن است که تحقق ارزش و ارزش اضافی در بازار مطلقاً متناسب با ارزش است و افزون بر این، شیوه‌ای که ارزش اضافی میان رانته‌ها، بهره، سود سرمایه‌تجار، مالیات‌ها و سودها بر تولید مستقیم توزیع می‌شود، ارتباطی با تحقق ارزش و ارزش اضافی در بازار ندارد.

با این‌همه، در مجلد دوم گزاره‌های زیر را می‌بینیم که به‌طور بنیادی در تعارض با صورتبندی مجلد ۱ قرار دارند:

تضاد در شیوه تولید سرمایه‌داری. کارگران در مقام خریدار کالا، این بار مهم هستند. اما جامعه سرمایه‌داری بدان گرایش دارد که آنان را در مقام نه‌فروشان کالا — نیروی کار — به قیمت حداقل محدود کند. تضادی دیگر: دوره‌هایی که تولید سرمایه‌داری همه نیروهای را به کار می‌اندازد اغلب با دوره‌های بیش‌اتولید بروز می‌کنند؛ زیرا محدودیت بر کاربست نیروهای مولد صرفانه بر تولید ارزش بلکه بر تحقق‌اش نیز هست. به هر روی، فروش کالاها، تحقق سرمایه‌کالایی و بالطبع ارزش اضافی، نه با نیازهای مصرفی جامعه در کل،

بلکه با نیازهای مصرفی جامعه‌ای محدود می‌شود که اکثریت بزرگی از آن فقیر است و باید برای همیشه فقیر بماند. (۳۹۱)

به اجمال، نبود تقاضای مؤثر کل در بازار می‌تواند بسان مانع جدی بر سر راه تداوم انباشت سرمایه عمل کند، و مصرف طبقه کارگر، مؤلفه مهم این تقاضای مؤثر است. به این ترتیب، مارکس در اواخر مجلد ۲ سرمایه (هرچند تا اندازه‌ای ابی میلی) درباره تقاضای طبقه کارگر، افزون بر دستکاری خواسته‌ها، نیازها و امیال آن سخن می‌گوید که برای نیل به شکلی از «مصرف عقلانی» که از انباشت مستمر سرمایه پشتیبانی خواهد کرد، تعیین‌کننده می‌شود.

سرمایه‌دانان بسان صورتبندی اجتماعی به‌طور مستمر در این تضاد گرفتار می‌شود. این تضاد می‌تواند شرایط را برای تولید ارزش اضافی بیشینه کند و به تبع ظرفیت تحقق ارزش اضافی در بازار را تهدید، یا می‌تواند با توانمندکردن کارگران، تقاضای سرور در برابر را تقویت کند و به این ترتیب، توان خلق ارزش اضافی در تولید را در معرض تهدید قرار دهد. به عبارت دیگر، اگر اقتصاد وفق توصیه‌های مجلد ۱ عمل کند این انجمال وجود دارد که از منظر مجلد ۲ با مشکل مواجه شود و برعکس. برای مثال، سرمایه در بازه زمانی سال ۱۹۴۵ و اواسط دهه ۱۹۷۰ در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری به ایستار مدیریت تقاضا گرایش داشت که با فرضیه‌های مجلد ۱ تناقض با شرایط تحقق ارزش (همانگی دارد اما به مرور تولید ارزش اضافی به سرور فرایند با مشکل (به‌ویژه در رابطه با جنبش‌های سازمان‌یافته و به لحاظ سیاسی قدرتمند طبقه کارگر) مواجه شد. سرمایه پس از اواسط آن دهه، به طرف ایستار عرضه‌گرا در بحال مبارزه شدید با کارگران) تغییر موضع داد، این تغییر موضع انطباق بیشتری با مجلد ۱ داشت. این تغییر با تمهید شرایط برای تولید ارزش اضافی (از راه کاهش مزدهای واقعی، مقابله با سازماندهی طبقه کارگر، و به مفهوم عام تضعیف کارگران) تأکید داشت. آن‌چه که امروزه به ضدانقلاب نئولیبرال شناخته می‌شود از اواسط دهه ۱۹۷۰ به بعد، به‌ویژه پس از اوایل دهه ۱۹۹۰، مسائل شاخص

مبتلا به تولید ارزش اضافی را به هزینه ایجاد مسائل مبتلا به تحقق رفع کرد. این که چگونه این مسائل در رابطه با تقاضای موثر کل با تعمیم اعتبار لاپوشانی شد پیشینه پیچیده‌ای است که در فروپاشی ۲۰۰۸ به اوج خود رسید. البته این داستان کلی، از پیش‌ساده‌انگاری فراتر نمی‌رود اما توضیح دقیقی از چگونگی وحدت متضاد تولید و تحقق تدارک می‌بیند که از منظر تاریخی ظهور کرده است. این وحدت همچنین در تحولات نظریه اقتصادی بورژوازی نیز منعکس شده است. برای مثال، مدیریت تقاضای کینزی در دهه ۱۹۶۰ بر اندیشه اقتصادی سیطره داشت در حالی که نظریه‌های عرضه محور پول‌گرایانه پس از ۱۹۸۰ و دیرتر سیطره پیدا کردند. ارائه تصویری از موقعیت این پیشینه‌ها، حسب وحدت متضاد بنیادی تولید و تحقق، آن گونه که در دو مجلد اول سرمایه‌بازنمایی شد، بسیار آسان دارد.

در مجموع راهی وجود دارد که تضاد میان تولید و تحقق می‌تواند تضعیف، یا حتی به‌طور کارآمد مدیریت شود. این تضاد را، اعتبار است. این امر از آن‌رو امکان‌پذیر است که اساساً چیزی وجود ندارد. تا مانع از تأمین اعتبار برای حفظ تعادل تولید و تحقق ارزش‌ها و ارزش‌های اضافی شود. بارزترین مثال از این مورد هنگامی اتفاق می‌افتد که صاحبان سرمایه ملی، عمالگران برای ساخت سوداگرانه واحدهای آپارتمانی وام می‌دهند و در عین حال وام نمی‌خرید آن واحدها را از سوی مصرف‌کنندگان تأمین می‌کنند. البته مسئله این است، که این عمل می‌تواند به آسانی به حباب‌های سوداگرانه دامن بزند، حباب‌هایی که به فروپاشی خارق‌العاده ۲۰۰۷-۸، به‌ویژه در بازارهای مسکن ایالات متحده و همچنین اسپانیا و ایرلند منتهی شد. پیشینه بلند رونق‌ها، حباب‌ها و فروپاشی‌ها در ساخت‌وساز مؤید اهمیت پدیده‌هایی از این دست در تاریخ سرمایه است. در عین حال، مداخلاتی که از راه نظام اعتباری انجام شد، به شیوه‌های معینی سازنده بوده‌اند و نقش مثبتی در حفظ انباشت سرمایه در دوره‌های سخت بازی کرده‌اند.

تأخوردی به همین دلیل تصمیم گرفتم بخش‌هایی از مجلد ۳ را که با سرمایه مالی و تجاری سروکار دارند در کنار نظام اعتباری در بازخوانی مجلد ۲ لحاظ کنم. این مانور به لحاظ نظری منطقی است، زیرا مجلد ۲ با مطالعه سه چرخه یکپارچه سرمایه — چرخه پول، تولید و کالا — آغاز می‌شود. اما مارکس این چرخه‌ها و روابط درونی آن‌ها را در معنای کاملاً فنی بدون ملاحظه عواملان باقیاتی بررسی می‌کند که به‌ویژه با مسئولیت مدیریت توزیع سرمایه در مثال‌های مختلف پول، تولید و کالا پررنگ‌تر می‌شود. البته تولیدکنندگان در مجلد ۱ نگاه بسیار مهمی دارند اما نقش‌های متمایز تجار و تأمین‌کننده‌های مالی نقطه در مجلد ۳ مطرح می‌شود. آنچه ما در آن‌جا پیدا می‌کنیم این پیشنهاد است که اعتبار به گونه‌ای به چشمه جوشان انواع دیوانگی‌ها و جنون سوداگرانه تبدیل می‌شود. این امر به نوبه خود این پرسش آشکار را مطرح می‌کند که چرا سرمایه چنین زانده‌هایی را تحمل می‌کند؛ زانده‌هایی که به نابودی عظیم ارزش منجر می‌شوند، از آن دسته که همین‌اکنون شاهد آن بوده‌ایم. پاسخ این معما عملاً در مجلد ۲ ملحوظ است، هرچند مارکس اشاره‌ای خاصی به آن نمی‌کند. مارکس به واقع اعتبار را به‌طور نظام‌مند از حلقه خود از ابتدا تا انتهای مجلد ۲ کنار می‌گذارد (عملی که به باور بسیاری از خوانندگان، از جمله من آزارنده و نومیدکننده است). اما آنچه ما در مجلد ۲ شاهد آنیم این است که سرمایه‌داران بدون نظام اعتبار مجبور خواهند شد سرمایه بیشتری را برای پشت‌سرگذاشتن مسائل مبتلابه گردش سرمایه پایا، گردش‌های مالی متفاوت، و ریسک‌های گردش کار و مانند این‌ها ببندوزند. وقتی سرمایه ذخیره می‌شود، مرده و غیرفعال است. اگر سرمایه بیشتر و بیشتری این سرانجام را داشته باشند، بسان مانع جدی در برابر پویایی انباشت عمل خواهد کرد تا آن‌جا که گردش سرمایه چسبناک شده و سرانجام از حرکت بازمی‌ماند. به همین علت، نظام اعتباری برای آزادسازی همه این سرمایه پولی ذخیره‌شده و غیرفعال، تعیین‌کننده است. اعتبار کمک می‌کند تا این سرمایه پولی به مصرف فعال بازگردد. اما همین امر بدون هزینه نیست.